



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲، ۸۸۸۸-۷۱۹، ۸۸۸۸-۷۱۹، ۸۸۶۵۸۵۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز - تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: روز تاب، جاده مخصوص کرج، پتخ زرین شماره ۴ - تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۷

تهران : آذان ظهر ۱۲:۵۵ آذان مغرب ۱۸:۲۳ آذان صبح فردا ۵:۰۲ طلوع آفتاب ۶:۲۵

دوشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۸۹ - ۲ ربیع‌الثانی ۱۴۲۲ - ۷ مارس ۲۰۱۱ - سال پنجم - شماره پیاپی ۱۲۰ - شماره ۲۷۷ دوره جدید - ۲۰ صفحه

افتتاح دوسالانه شارجه با فیلم کامران شیردل

بنیال (دوسالانه) هنر شارجه در امارات متحده عربی از ۱۳ مارس تا ۱۳ ماه مه ۲۰۱۱ (۲۲ اسفند تا ۲۲ دیهشت‌ماه ۱۳۹۰) با حضور بیش از ۱۸۷ هنرمند در زمینه‌های تجسمی، موسیقی، تئاتر و سینما در موزه جدید امارت شارجه برگزار می‌شود. در این رویداد هنری، هنرمندانی از ایران نیز شرکت دارند که از اهالی سینمای می‌توان از کامران شیردل و بهمن کیارستمی نام برد. به گزارش ایسنا طبق اعلام بر گزار کنندگان، فیلم مستند «دوبی» ۱۹۷۵) در سال ۱۳۵۴ توسط کامران شیردل ساخته شده‌است.



مکتب

دوباره بی خوابی، به بهانه آمدن

شهاب الدین طباطبایی



می‌گویند دوباره بی خواب شده‌ای؟ چند روزی خوب شده بودی. دوباره چه شده؟ فردا متولد می‌شوم، دارم به لحظه‌ای که آمدم فکر می‌کنم، اختصاصی‌ترین لحظه زندگی یک نفر همان ثانیه‌ای است که وارد می‌شود؛ متحیر و ذوق زده و گریان و خیس خیس و تنه‌ا.

می‌گویند دوباره بهانه‌های پیدا کردی برای نخوابیدن! صبح هم می‌شود به این چیزها فکر کرد. این هم مثل بقیه مناسب‌ها فقط یک بهانه است؛ بهانه برای یادآوری، بهانه برای درنگ حتی به اندازه همان لحظه ورودمان. شاید فردا دیگر این حس و حال امشب را نداشته باشیم. تا حالا پرسیده‌ای که آدم‌ها چرا نرسیده به شب عید اینقدر تکاپو می‌کنند و هول می‌زنند برای یک روز اول عید. حالا من دارم از شخصی‌ترین و جالب‌ترین لحظه زندگی‌ام می‌گویم. ارزش ندارد بیدار بمانم؟ تازه صبح که می‌شود صداهای دوروبر اقتدر زیادی می‌شود که صدای خودم به خودم نمی‌رسد.

می‌گویند بین عزیز جان، روز تولد یا شب تولد آدم‌ها خیلی مهم نیست، اصلا این تاریخ‌ها و زمان‌ها نشانه هیچ چیز نیستند، مهم لحظه‌ای است که آدم‌ها کار مهمی می‌کنند، لحظه‌ای همان وقت است. تبریک را هم باید همان وقت گفت. فکر می‌کنی چند ساعت نشسته‌ام و بی خواب خبره مانده‌ام، چه کار می‌کنم؟! دنبال لحظه‌ای می‌گردم که ارزش آمدن داشته باشد. پیدانی‌کنم! خیلی کارها که برایم مهم بوده و فکر می‌کرده‌ام ارزشمندند حالا حتی ارزش فکر کردن هم ندارند. راستی تو بخواب، می‌خواهم تجربه تنهایی آمدن‌ام را هم حس کنم، همانطور متحیر و تنه‌ا و ذوق زده و خیس.

می‌گویند چشم‌هایت چرا خیس شده حالا؟ خستگی و بی‌خوابی قرمزشان کرده حتما، باید این هفته قرص‌ها را عوض کنم.

می‌گویند اتفاقاً چشم‌هایت خیلی آب‌روداری می‌کنند، قرمز هم نیستند، خیس خیس شده‌اند. خشک شان کنی اصلا نمی‌فهمم که گریه می‌کنی! اصلا تو چرا اشک‌هایت را هم انکار می‌کنی؟ یک وقت‌هایی این اشک‌ها چیزهای آشکار لذت عجیبی می‌دهد. اشک‌های خودم است، دوست دارم پنهان‌شان کنم. حالا تو بخواب. صبح می‌شود و من فکرهایم می‌ماند. باید چیزی پیدا کنم برای توجیه انجام چیزی که اسم‌اش را زندگی گذاشته‌ایم. می‌گویند حالا این فکر کردن به اولین آمدن چه حالی دارد؟

گفتم که آمدن تمام شده، حالا این شبی که اولین آمدن را به یاد آدم می‌آورد باید یک چیزی باشد که وقتی به خاطرش تبریک می‌شنوی شرمندۀ نباشی. هیچ وقت قضیه برایم اینقدر جدی نشده بود که حالا شده. خدا کند تا صبح که قرار است بیایم چیزی پیدا کنم، دلیلی برای ماندن و چیزی که بسزاور تبریک باشد. می‌گویند مرا هم بی‌خواب کردی با این فکرها. حالا من آرام می‌شوم اسمانی خوابم. تو هم زودتر فکرهایت را بکن، تا صبح چیزی نماند.

نگاه از بیرون

فرصت‌های کاری را از زن بگیرد



فاطمه مقیمی

سازمان بین‌المللی کار، در یک گزارش آماری اعلام کرده که فقط ۱۳ درصد از زنان ایرانی مشغول به کار هستند، در حالی که براساس برنامه چهارم توسعه که پیش‌بینی شده بود نرخ مشارکت زنان در سال ۸۸، ۱۶/۲ درصد مردان ۶۹/۲ درصد باشند، هیچ تغییری در شرایط کار زنان در ایران ایجاد نشده‌است. امروز، به جای آنکه شرایط را برای آنچه که قانونگذار پیش‌بینی کرده، از بین ببریم، راه‌هایی مقابل زنان گذاشته‌شده که تقریباً شرایط را برای حذف آنها از محیط‌های کاری فراهم کرده است. اخیراً قانونی را برای مادران باردار مصوب کرده‌اند که مادران پس از زایمان، شش ماه در مرخصی به سر می‌برند و بعد از آن به کار باز می‌گردند. قانونی برای زنان شرایط بسیار مناسبی را فراهم کرده، اما آیا همان قانونگذار به کارفرمایی که قصد دارد، زنی را استخدام کند، هم فکر کرده است؟ قانونگذار با این قانون به راحتی به کارفرما این امکان را داده‌است تا مایمان کارمند زن و مرده، حتی در شرایطی که زن تا تخصصی بالاتر آماده کار باشد، مرد را انتخاب کند. بنابراین در این شرایط مساوی مرد را به جای زن استخدام می‌کند تا کارمندی با زمان کاری بیشتری در اختیار داشته باشد، یعنی به سادگی دو جملگی که در قانون اضافه شده است، فرصت‌ها از زن‌ها بروده می‌شود و شرایط کاری را برابر از این‌ها می‌برد، شرایطی که جوانان را برای ورود به بازار کار دلسرد می‌کند.

«رئیس هیات مؤسس قانون زنان بازرگان ایران



کم می‌کند. آن‌هم ناشری مثل «آبی» که سرمایه محدودی دارد و اگر این روند ادامه پیدا کند زمین می‌خوریم. قصد گله کردن ندارم؛ اما همه این مسایل درست به دست هم دادند تا کتابفروشی را تعطیل کنیم.

منشأ این مسائل را چه می‌دانید؟
علتش این است که یک دستورالعمل کلی وجود ندارد. هر کسی با سلیقه‌های خاصی که آنها را منبعث از تصمیمات شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌داند کار کتاب را انجام می‌دهد، اما چون در آن به جزئیات اشاره نشده سلیقه‌های شخصی اعمال می‌شود. مثلاً کتاب‌هایی که بیش از ده بار تجدید چاپ شده‌اند جلوی چاپشان گرفته می‌شود و این نشان دهنده سلیقه‌های مختلف است و نابسامانی ایجاد می‌کند. ما انتظارات عجیب و غریبی از مسوولان نداریم. نباید هر کسی برداشت شخصی خودش را داشته باشد، باید دستورالعمل واحد و مشخصی وجود داشته باشد.

بعضی افراد این طور موضع گرفته بودند که تعطیلی کتابفروشی‌های کریم خان بهانه بوده است...
نه، هیچ بهانه‌ای نیست. لاقلاً در مورد نشر آبی صادق نیست. تعطیلی نشر آبی همانطور که گفتیم صرفاً به دلیل مشکلات مالی است و نه مسایل دیگر. ما هم مملکت‌مان را دوست داریم و برای اعتلای فرهنگ کشورمان می‌کوشیم. **با این توصیفات وضعیت خود نشر چه خواهد شد؟**
از اسفند ۸۹ به کار کتابفروشی خاتمه می‌دهم، اما کار نشر را تا روزی که زنده هستم و امکان روحی و جسمی دارم ادامه می‌دهم. امیدوارم بقیه دوستان من در خیابان کریم‌خان، با توجه به اعتبار بیشتری که نسبت به نشر آبی دارند بتوانند کم‌کم به کارشان ادامه دهند و کتابخوان‌ها را معزوم نکنند.

تلاقی
گفت و گو با مدیر نشر آبی:

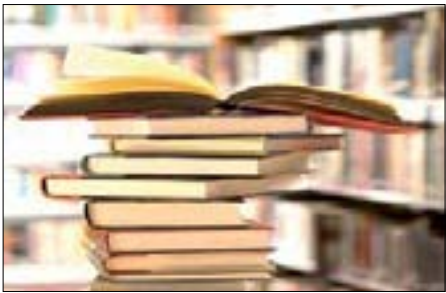
تعطیلی کتابفروشی‌های کریم خان جدی است

سهام‌الدین بورقانی

صفحه‌ای، چهار صفحه را حذف کردند. ما هم برای نشان دادن حسن نیت و همکاری اطاعت کردیم. در سه ماه گذشته کارهای مربوط به چاپ کتاب و شروع کر دی‌م، فیلم و زینک‌ها را آماده کردیم و خلاصه فقط مانده بود که از زیر چاپ خارج شود؛

طرح جلد را برای اداره کتاب فرستادیم تا همه مقررات را هم رعایت کرده باشیم. بعد از چند روز از طرف مقامات اداره کتاب گفتند که درست نگه داشته‌شود. حالا ببینید این همه زحمت کشیدیم و سرمایه‌گذاری کردیم، تا کار آماده شدو مشکل پیش آمد. اگر جلد کتاب مشکل داشته‌می‌توانستند بگویند مناسب نیست، ولی الان سه‌ماه است که با وجود مکاتبات و مراجعات حضوری فراوان نامه‌های ما بدون جواب مانده است. این کارها آدم را دلسرد می‌کند. مقامی گفته بود با عدم انتشار این کتاب کتابفروشی تعطیل نمی‌شود. این درست است ولی انگیزه‌ها را

طرح جلد را برای اداره کتاب فرستادیم تا همه مقررات را هم رعایت کرده باشیم. بعد از چند روز از طرف مقامات اداره کتاب گفتند که درست نگه داشته‌شود. حالا ببینید این همه زحمت کشیدیم و سرمایه‌گذاری کردیم، تا کار آماده شدو مشکل پیش آمد. اگر جلد کتاب مشکل داشته‌می‌توانستند بگویند مناسب نیست، ولی الان سه‌ماه است که با وجود مکاتبات و مراجعات حضوری فراوان نامه‌های ما بدون جواب مانده است. این کارها آدم را دلسرد می‌کند. مقامی گفته بود با عدم انتشار این کتاب کتابفروشی تعطیل نمی‌شود. این درست است ولی انگیزه‌ها را



می‌شوند و به مطالعه روی می‌آورند و از این بابت احساس رضایت خواهم کرد، ولی مناسبانه رضایتی از بازده کاری‌ام ندارم.

با وجود بودجه محدودی که در شروع کار داشتیم و از جاهای دیگر

کسب کرده بودم و در این کار گذاشته بودم، احساس می‌کنم به دلایل مختلف علاقه و کششی نسبت به کتاب و فرهنگ کتابخوانی وجود ندارد. دولت‌های مختلف شاید سعی کرده باشند که این علاقه را بسازند و اما در عمل نتیجه چندانی نداشته‌اند.

بدبینی‌ها بیشتر شده و سوءظن‌ها در کار نشر و کتاب هم پیدا شده است. برای نمونه کتابی را در سال ۸۶ برای اخذ مجوز به وزارت ارشاد فرستادم. شهرپور ۸۹ بعد از گفت‌وگوهای فراوان گفتند که باید برخی جاها را حذف کنیم تا جایی که از یک مقاله‌نه

نمونه‌ای از دیوار نوشت‌ها:

نسخه) و باقیمت ۲۵۰۰ تومان راهی بازار تاریخ درباره دیوارنوشت‌هایش می‌گوید: «... من شاعر نیستم، مورخ، می‌گویند تاریخ‌نویسوم و نه دیوارنوشت. گویا نمی‌دانند که آن روزگار سیری شده است که تاریخ سرگذشت شاهان و گردنکشان بود و جای سستایش از آنها... این روزگار سیری شده است. من دیوارنوشت‌ها را هم گوشه‌هایی از تاریخ معاصرمن می‌دانم!... و اینکه من نوشتن دیوارنوشت، تاریخ را به کناری نمی‌نهم، بلکه در حالی که خودم جان می‌گیرم، به جان طرف تاریخ هم توجه می‌کنم.» به تازگی مجموعه سروده‌های پرویز رجبی «دیوارنوشت‌ها» در برارنده شعرهای وی (در قالب شعر امروز ایران) در صد و چهار صفحه (با تیراژ ۱۰۰۰

نمونه‌ای از دیوار نوشت‌ها:

می‌روم به کنار پنجره برای تماشای تاریکی/ اینک سال‌هاست که ستاره‌های مصنوعی را/ در کنار کهکشان خیابان‌ها می‌بینم/ و تاریکی آسمان/ در کنار ماهی‌های بی‌ستاره/ ای انتهای‌اش را/ در حوض گم می‌کند/ عبور آذیر آمبولاسی از قلب کهکشان ادم را می‌شکند



اگر سری به راسته کتابفروشی‌ها در خیابان کریم‌خان زده باشید حتما کتابفروشی کوچک نشر آبی را هم دیده‌اید. کتابفروشی که احتمالاً سال آینده دیگر در آن برای کسی باز، محمدحسن طباطبایی، مدیر نشر آبی، حدود ۱۸ سال است که در این کتابفروشی می‌نشینند و با مهربانی پاسخ‌مشتريان را می‌دهد. سخت دلبسته کتاب است اما این روزها در دهمند است. آنچنان که پایان سال را پایان کار کتابفروشی خود اعلام می‌کند.

چه خبر از بازار نشر؟ می‌دانم که مشکلات زیاد است اما آیا کمافی‌السابق با امید هستی؟
در د زیاد است. بیش از ۳۰۰ سال است که چه به عنوان کتابفروش و چه به عنوان مدیر نشر آبی در کار کتاب هستم. سال‌ها قبل از اینکه به خیابان کریم‌خان بیایم در خیابان سنایی فعالیت داشتم. حدود ۱۸ سال هم هست که در خیابان کریم‌خان مشغول به کارم.

در ابتدای کار کتابفروشی می‌دانستم که به لحاظ مالی منفعت چندانی ندارد و بقیه همکاران من هم با علم به این کمبود و نقصان مالی دنبال کار کتاب هستند. طبقاً باید مثل من و امثال من عاشق بود و همین عشق باعث شده است که در کار کتاب سرمایه‌گذاری نمی‌کنم.

و حالا جمع‌بندی تان چیست؟ احساس رضایت می‌کنید؟

حالا در سن ۶۵ سالگی که بیش از نیمی از آن مصروف کار فرهنگی شده، زندگی کاری‌ام که مرور می‌کنم خودم واقعاً حاصل کار رضی نیستم. منظورم دلایل مالی نیست؛ بلکه نتیجه‌ای که متصور بودم به دست نیامد. فکر می‌کردم اگر کار فرهنگی انجام بدهم مخاطبین جذب ما و به تدریج بارور

دکتر پرویز رجبی (نویسنده و استاد تاریخ) درباره دیوارنوشت‌هایش می‌گوید: «... من شاعر نیستم، مورخ، می‌گویند تاریخ‌نویسوم و نه دیوارنوشت. گویا نمی‌دانند که آن روزگار سیری شده است که تاریخ سرگذشت شاهان و گردنکشان بود و جای سستایش از آنها... این روزگار سیری شده است. من دیوارنوشت‌ها را هم گوشه‌هایی از تاریخ معاصرمن می‌دانم!... و اینکه من نوشتن دیوارنوشت، تاریخ را به کناری نمی‌نهم، بلکه در حالی که خودم جان می‌گیرم، به جان طرف تاریخ هم توجه می‌کنم.» به تازگی مجموعه سروده‌های پرویز رجبی «دیوارنوشت‌ها» در برارنده شعرهای وی (در قالب شعر امروز ایران) در صد و چهار صفحه (با تیراژ ۱۰۰۰

نسخه) و باقیمت ۲۵۰۰ تومان راهی بازار تاریخ درباره دیوارنوشت‌هایش می‌گوید: «... من شاعر نیستم، مورخ، می‌گویند تاریخ‌نویسوم و نه دیوارنوشت. گویا نمی‌دانند که آن روزگار سیری شده است که تاریخ سرگذشت شاهان و گردنکشان بود و جای سستایش از آنها... این روزگار سیری شده است. من دیوارنوشت‌ها را هم گوشه‌هایی از تاریخ معاصرمن می‌دانم!... و اینکه من نوشتن دیوارنوشت، تاریخ را به کناری نمی‌نهم، بلکه در حالی که خودم جان می‌گیرم، به جان طرف تاریخ هم توجه می‌کنم.» به تازگی مجموعه سروده‌های پرویز رجبی «دیوارنوشت‌ها» در برارنده شعرهای وی (در قالب شعر امروز ایران) در صد و چهار صفحه (با تیراژ ۱۰۰۰

نسخه) و باقیمت ۲۵۰۰ تومان راهی بازار تاریخ درباره دیوارنوشت‌هایش می‌گوید: «... من شاعر نیستم، مورخ، می‌گویند تاریخ‌نویسوم و نه دیوارنوشت. گویا نمی‌دانند که آن روزگار سیری شده است که تاریخ سرگذشت شاهان و گردنکشان بود و جای سستایش از آنها... این روزگار سیری شده است. من دیوارنوشت‌ها را هم گوشه‌هایی از تاریخ معاصرمن می‌دانم!... و اینکه من نوشتن دیوارنوشت، تاریخ را به کناری نمی‌نهم، بلکه در حالی که خودم جان می‌گیرم، به جان طرف تاریخ هم توجه می‌کنم.» به تازگی مجموعه سروده‌های پرویز رجبی «دیوارنوشت‌ها» در برارنده شعرهای وی (در قالب شعر امروز ایران) در صد و چهار صفحه (با تیراژ ۱۰۰۰

بومرنگ

خواب

فرورتیش رضوانیه

نیمه‌شب از خواب بیدار می‌شوید. وقتی هوشیاری تان را به دست می‌آورد، یادتان می‌آید که چه اتفاقاتی رخ داده است. اصلاً دلتان نمی‌خواهد از روی تخت بلند شوید. زمان را گم کرده‌اید. ساعت دیجیتالی کنار تخت را در هوای نیمه تاریک اتاق نگاه می‌کنید. یک ربع به ۱۲ شب است. شما عصر امروز با نامزدتان سر یک موضوع ساده بحث کردید و او گوشی را گذاشت. به آخرین مکالمه تان فکر می‌کنید. باورتان نمی‌شود که سر اتفاقات به این کوچکی با یکدیگر عوامی کنید.

چند دقیقه روی تخت دراز می‌کشید. شما عصر از شدت ناراحتی موبایل تان را خاموش کردید و به تخت‌خواب رفتید و حالا ساعت ۱۲ شب است. دلتان نمی‌خواهد موبایل را روشن کنید. مطمئن هستید که نامزدتان برای تان چند SMS فرستاده و دعوا را ادامه داده. احساس گرسنگی می‌کنید. در یخچال هیچ چیزی برای خوردن ندارید. تصمیم می‌گیرید با رستوران و فست‌فودهای اطراف خانه تماس بگیرید تا اگر هنوز سربوس دارند، برای تان غذا بفرستند. به خاطر می‌آورد که شماره همه آنها را در موبایل تان دارید و حالا هم نمی‌خواهید آن را روشن کنید. دوباره سراغ یخچال می‌روید و خوب دقت می‌کنید. مطمئن هستید که نمی‌توانید ترشی و خیارشور را با سس خردل و آب پرتقال را به عنوان شام بخورید. موبایل تان را روشن می‌کنید ولی ترجیح می‌دهید. مسیج‌های نامزدتان را بخوانید. چند ثانیه بعد ده‌ها SMS به دست تان می‌رسد ولی هیچ‌یک را باز نمی‌کنید. با یکی از فست‌فودها تماس می‌گیرید اما فرد پشت خط می‌گوید که کارگر است و آنچانیم ساعت قبل تعطیل شده. با یک رستوران تماس می‌گیرید ولی آنجا هم کسی تماس را جواب نمی‌دهد. باز هم تلاش می‌کنید ولی هیچ کدام در این ساعت سرویس تحویل غذا ندارند. عصبانی می‌شوید و دوباره موبایل تان را خاموش می‌کنید. حوصله ندارید در برف و سرما از خانه خارج شوید. کلافه و گرسنه هستید و دلتان می‌خواهد هر چیزی داخل یخچال دارید را بخورید. در همین لحظه به خاطر می‌آورد که قبل از خوابیدن، صدای زنگ تلفن را قطع کرده بودید. تصمیم می‌گیرید پیام‌های ضبط شده روی پیغام‌گیر را گوش دهید. آن را فغال می‌کنید. باورتان نمی‌شود که ۲۷ پیام برای تان ثبت شده است:

– گجایی؟ چسرا موبایلت خاموشه؟ نگرانم. زنگ بزنی!... قول می‌دهم دیگه باهاات دعوا نکنیم! خواهش می‌کنم به من زنگ بزنی!... امروز چرا شرکت نرفتی؟ حالت خوب است؟... باورتان نمی‌شود که همسرتان در مدت هفت ساعت این همه پیام برای تان گذاشته و تا این اندازه از کار خودش پشیمان باشد. اما نمی‌فهمید چرا گفته که شما امروز سر کار نرفته‌اید. دلتان برایش تنگ می‌شود. می‌خواهید با او تماس بگیرید اما تصمیم می‌گیرید بقیه پیام‌ها را هم گوش دهید:

– من خیلی نگرانم هستم. هیشکی ازت خبر ندارد!... واقعا دیگه نمی‌تونم جلوی خودم بگیرم... دوساعته دارم گریه می‌کنم... یادتان می‌آید که قبل از خوابیدن، صدای زنگ آیفون را هم قطع کردید تا اگر کسی برای گرفتن برج و کش کهنه زنگ زد تا آن را گدایی کند، بیدار نشوید. مطمئن می‌شوید در این چند ساعت نامزدتان بعد از تماس‌های بی‌پاسخ نگران حال شما شده و وقتی به خانه تان آمده و در را باز نکردید، حالا حتماً شر به پا شده است. وقتی آخرین پیام روی پیغام‌گیر را گوش می‌دهید، شوکه می‌شوید:

– الان ۲۴ ساعت شده که ازت بی‌خبر هستیم. بابام گفته شک ندارد که تو خواستگار قلابی بودی و به خاطر پول جلو آمده بودی. همه چیز برانمان روشن شده. برای خودم متأسفم! انقدر حالم بد است که همین امشب دارم برمی‌گردم اسپانیا، الان هم توی راه فرودگاه هستم...

شما یک روز کامل در خانه خواب بودید ولی فکر کردید فقط چند ساعت گذشته است. باورتان نمی‌شود نامزدی تان به هم خورده و همسر آینده تان برای همیشه به خارج رفته تا حتماً با یکی از پسر عموهای عوضی‌اش که آنجا زندگی می‌کنند، ازدواج کند. حال تان از خودتان به هم می‌خورد. خیلی عصبانی هستید. شما عاشق نامزدتان هستید و یک سال برای جلب نظر او تلاش کردید و از راهی رفتید تا موفق شدید، اما حالا همه چیز تمام شده است. مجسمه سنگی روی میز را برمی‌دارید و آن را به طرف تلویزیون LCD پرتاب می‌کنید و بعد از آن تمام اشیای آپارتمان تان را می‌شکنید. بعد از آن به آشپزخانه می‌روید و تمام ظرف‌های تان را خرد می‌کنید. در همین لحظه تلفن زنگ می‌زند و پیغام گیر روشن می‌شود. صدای نامزدتان است:

– به وقت باور نکنی که رفتم! گفتم شوخی کنم کمی ادب بشوی. دفعه بعد که گوشی را وسط حرف زدن‌مان گذاشت زمین، زنگ بزنی منت کشی کن. باشه؟!... توی مسیج‌ها هم ازت عذرخواهی کردم که خاطر این شوخی... زود باش، زنگ بزنی، منت کشی کن، دلم برایت تنگ شده!